

میراث مشروطه برای امروز ما

دکتر سید سجاد ایزدهی

استاد حوزه و دانشگاه و هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

۱ فلسفه وجودی مشروطه مروهن دو عنصر داخلی و خارجی است؛ از حیث داخلی، یکی از بسترهای شکل گیری نهضت مشروطه بی‌کفایتی پادشاهان قاجار بود. آنان همواره برای تأمین خوشگذرانی هایشان به کشورهای دیگر مقروض بودند و به همین دلیل، به قراردادهای ناعادلانه تن می دادند، به گونه‌ای که در هر یک از این قراردادها، بخش‌های عظیمی از ثروت کشور به تاراج می‌رفت. در پی این بی‌کفایتی، مشروطه‌خواهان به این نتیجه رسیدند که اگر شاه و سلطان به یکسری از ضوابط که مبتنی بر مصلحت عامه باشد، مقید نشود، طبیعتاً جامعه به خطر می‌افتد.

نکته دوم، بحث استبداد داخلی بود. بدین معنا که پادشاه در آن دوره، نه تنها قانون را وضع می‌کرد، بلکه بر اساس همان قانون، جامعه را اداره و در مورد مسائل جامعه قضاوت می‌کرد. برای مثال، پادشاه اعلام می‌کرد که سهم هر فرد از مالیات چقدر است، خودش هم مأمور گرفتن مالیات بود و اگر کسی هم به میزان مالیات شکایتی داشت، خود پادشاه به آن شکایت رسیدگی می‌کرد.

نکته سوم، بحث امنیت مرزها بود. چون پادشاهان نظارتی بر مرزها نداشتند، لذا بخش‌های زیادی از کشور جدا شده و عملاً تمامیت ارضی ما با تهدید مواجه شده بود. بنابراین، بتدریج در جامعه این نیاز و مطالبه شکل گرفت که باید یک نهاد ناظر بر اداره جامعه شکل بگیرد که براساس منافع مردم عمل کرده و رضایت آنان را در اولویت قرار دهد.

۲ سه مسأله داخلی مذکور، موجب شد تا تمام کسانی که دل در گرو ایران، آزادی‌های مشروع و تشکیل جامعه برآمده از مبانی اسلامی داشتند، بگوشتن پایه‌های حکومتی مشروط و مقید به قانون و پارلمان را بنا کنند. اما عناصر خارجی که بستری برای نهضت مشروطه شد، عمدتاً برآمده از یک سنت غربی بود که از قضا، به نادیده انگاشتن خداوند در اداره امور جامعه و سکولاریسم منجر می‌شد. این سنت، مفاهیم و نمادهای برآمده از آن، بعدها بواسطه برخی روشنفکرانی که به اروپا سفر کرده بودند، بتدریج

هم آزادی مردم را محدود کرد و عقاید آنان را در ساختار جامعه لحاظ نکرد و هم حکومتی ضد دینی را ترویج داد.

۳ اما مشروطه چه میراثی برای امروز ما داشت؟ واقعیت این است که ایران همواره از وجود سلاطینی رنج می‌برد که استبداد می‌ورزیدند، تجربه مشروطه در فرایند انقلاب اسلامی موجب شد ما به این باور برسیم که در اداره جامعه به دو نکته نیاز داریم؛ نخست آنکه حکومت باید به مؤلفه‌هایی همچون قانون‌اساسی، پارلمان و سایر مؤلفه‌های مردمسالارانه‌ای که در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران هم وجود دارد، مقید باشد.

دوم اینکه، حکومت برآمده از دیدگاه‌های سکولار که فردی همچون رضاخان آن را نمایندگی می‌کرد، سرانجامی نخواهد داشت. واقعیت این است که حکومت مشروطه رویکردی حداقلی دارد؛ به این معنا که وقتی نمی‌توانیم حکومت دینی به‌صورت مطلوب داشته باشیم، این رویکرد (حکومت مشروط) گزینه جایگزین خواهد بود. از این رو، جمهوری اسلامی بر اساس، منطق مشروطه، خود را بازخوانی کرد؛ یعنی، به جای مشروطه مشروعه، «مردمسالاری دینی» ارائه کرد تا هم براساس دین، جامعه اداره شود و هم مردمسالاری محقق شود. بنابراین، همان‌طور که امروز شاهد هستیم در همه سطوح اعم از ساختار نظام، ریاست جمهوری، مجلس، شورا‌های شهر و... عملاً رای و نظر مردم حاکم است و در همه سطوح بحث مردمسالاری مطرح است چراکه «مردمسالاری» با «دین سالاری» منافاتی ندارد و هر دو به تعبیری دو روی یک سکه هستند.

نکته دیگر اینکه بسیاری از مؤلفه‌های مشروطه به دین عرضه شد؛ مثل بحث تفکیک قوا، اهمیت مرزهای ملی، قانون‌اساسی، پارلمان و... اینها میراثی است که نخستین بار توسط مشروطه وارد ادبیات دینی و فقهی شد. آن زمان تبیینی حداقلی از این مؤلفه‌ها ارائه شد تا به مبانی دینی منافاتی پیدا نکند و از موافقت حداقلی برخوردار شود اما در جمهوری اسلامی از همین مؤلفه‌ها و ابزارها به گونه‌ای دیگر استفاده شد.



امروز از ابزارهایی که اندیشه مشروطه در اختیار ما قرار می‌دهد برای زندگی بهتر مردم و کارآمدی نظام بهره گرفته می‌شود. لذا ادبیات دینی ما امروز از همان مؤلفه‌ها در انتخابات پارلمان، ریاست جمهوری و... برای کارآمدی هر چه بیشتر نظام بهره می‌گیرد. تجربه مشروطه به ما کمک کرد تا بتوانیم بازسازی بهتری از قوانین جمهوری اسلامی، درک بهتری از تحدید قدرت و درک بهتری از کارآمدی نظام داشته باشیم، درعین حال، نظام را به گونه‌ای اداره کنیم که مصلحت مردم، منفعت جامعه، حاکمیت اسلام و همه آن چیزی را که یک کشور و فرهنگ غالب آن نیاز دارد، بواسطه قانون اساسی تأمین کنیم و نظام را هم از یک طرف از استبداد دور کنیم و از طرف دیگر به سمت کارآمدی و اثربخشی بیشتر هدایت کنیم

اگر فلسفه تفکیک قوا در مشروطه، تحدید قوا بود اما در جمهوری اسلامی بحث کارآمدی نظام محل نظر قرار گرفت؛ یعنی از یک طرف، برای حاکم کارآمدی، عدالت، کفایت و فقاقت تصویر شده است و شرط الزامی بر آن فرض شده است. بر این اساس، طبیعتاً، حاکمی که متصف به این صفات است، عملاً نمی‌تواند استبداد بورزد.

۴ امروزه از ابزارهایی که اندیشه مشروطه در اختیار ما قرار می‌دهد برای زندگی بهتر مردم و کارآمدی نظام بهره گرفته می‌شود. لذا ادبیات دینی ما امروز از همان مؤلفه‌ها در انتخابات پارلمان، ریاست جمهوری و... برای کارآمدی هر چه بیشتر نظام بهره می‌گیرد.

تجربه مشروطه چه در بعد مثبت و چه در بعد منفی، به ما کمک کرد تا بتوانیم بازسازی بهتری از قوانین جمهوری اسلامی، درک بهتری از تحدید قدرت و درک بهتری از کارآمدی نظام داشته باشیم، درعین حال، نظام را به گونه‌ای اداره کنیم که مصلحت مردم، منفعت جامعه، حاکمیت اسلام و همه آن چیزی را که یک کشور و فرهنگ غالب آن نیاز دارد، بواسطه قانون اساسی تأمین کنیم و نظام را هم از یک طرف از استبداد دور کنیم و از طرف دیگر به سمت کارآمدی و اثربخشی بیشتر هدایت کنیم.

جناب دکتر تکمیل همایون، دلایل و زمینه‌های مختلفی در خصوص شکل‌گیری نهضت مشروطه از سوی صاحب‌نظران عنوان می‌شود، از میان این دلایل طرح شده، به اعتقاد شما، مهم‌ترین عامل برای شکل‌گیری این نهضت چه بود؟

گروه‌هایی که طرفدار مکتب‌های مارکسیستی هستند، شکل‌گیری مشروطه را به دلایل اقتصادی، آنان که مذهبی هستند بر دلایل و رشه‌های دینی و اهالی تاریخ، به جریان‌ات تاریخی نسبت می‌دهند. اما به اعتقاد من، از مهم‌ترین عوامل و زمینه‌های ایجاد و شکل‌گیری مشروطه، «استقلال‌خواهی»، «آزادی‌خواهی» و «دموکراسی‌خواهی» (حکومت عدالت و قانون) بوده است. مشروطه در شرایطی شکل گرفت که مردم بتدریج ایرانیت خود را از دست رفته می‌دیدند، قدرت‌های خارجی روس و انگلیس، با سلطه حیل‌گرنه‌شان استقلال ایران را به نابودی کشانده بودند تا آنجا که ناصرالدین شاه، برای انتخاب ولیعهد خود، ناچار به گرفتن رضایت از روس و انگلیس بود. در این راستا، جمله مشهوری از ناصرالدین شاه نقل می‌شود که می‌گوید: «می‌خواهیم به جنوب ایران برویم باید از همسایگان شمالی اجازه بگیریم، می‌خواهیم به شمال ایران برویم باید از همسایگان جنوبی اجازه بگیریم، این چه سلطنتی است که ما داریم...»

در چنین جامعه‌ای، بتدریج مفاهیمی همچون «وطن»، «استقلال» و «آزادی» برجسته شد. واقعیت این است که تا پیش از مشروطیت، مردم به‌عنوان رعیت شناخته می‌شدند و این مشروطه بود که مردم را از «رعیت بودن» به «ملت بودن» بدل کرد و از آن پس این «ملت» بود که می‌بایست سرنوشت خود را تعیین می‌کرد.

من تقریباً تمام کتاب‌های مربوط به مشروطه را دیده‌ام، عامل اقتصادی در شکل‌گیری جریان مشروطه چندان اثرگذار نبود و اینگونه نبود که همچون فرانسه، بورژوازی علیه فئودالیسم قیام کند، در ایران هم زمین‌داران طرفدار مشروطیت بودند و هم بازاری‌ها و ما هیچ جنگ طبقاتی نداشتیم و به این دلیل، مشروطه را می‌توان سرآغاز نهضت ملی و ناسیونالیسم مدنی به‌شمار آورد.

■ به اعتقاد شما، چقدر هنوز آن مطالبات در جامعه ما موضوعیت دارد؟

متأسفانه خواسته اساسی و بنیادی مشروطه عملی نشد، چراکه بلافاصله مظفرالدین شاه درگذشت و مجلس اول به توپ بسته شد و مجلس دوم هم چندان مجلس درخشانی نبود. در آن دوران که اتحاد و وحدت مسأله بسیار مهمی بود، ما بیش از صد انجمن داشتیم، به‌خاطر نفوذ روس‌ها

و انگلیس‌ها، مطالبه استقلال تقریباً به گوشه‌ای وانهاده شد و تنها بر ظواهر آزادی بسنده می‌شد؛ نمونه آن را می‌توان در اقدامات رضاخان با ایجاد مجلسی فرمایشی و تغییر ظاهر مردم دید.

■ اشاره کردید که مطالبات مشروطه در زمان خودش، محقق نشد. به این اعتبار، آیا باز می‌توان آن را یک «انقلاب» خواند؛ چرا که بسیاری از تحلیلگران مشروطه بر این باورند که مشروطه تنها در حد یک «نهضت» باقی ماند و هیچگاه به «انقلاب» منجر نشد؟

بله، واقعیت این است که مشروطه، انقلاب به آن معنا نبود و اگر بخواهیم این حرکت تاریخی را نامگذاری کنیم، باید از آن تحت عنوان «نهضت مشروطه ایران» حرف بزنیم؛ نهضتی که البته یک نوع رنگ آمیزی انقلابی هم داشت. مشروطه در واقع یک جنبش آرام و هوشمندانه بود. این هوشمندی ایرانی است که مطالبه‌گری‌اش بر خلاف انقلاب فرانسه به ویرانگری منجر نشد و خیلی آرام پیش رفت.

■ اگر «استقلال‌خواهی» را یکی از مهم‌ترین پایه‌های مشروطه در نظر بگیریم، فکر می‌کنید در چه دوره‌ای تبلور بیشتری یافت؟

در دوران مدرس و دکتر مصدق بعد از رضاشاه مفهوم استقلال تبلور بیشتری پیدا کرد. اگر موضع‌گیری‌های دکتر مصدق را در کتاب «نگین سیاست ایران» که در بردارنده نطق‌های وی در مجلس پنجم و ششم است، بخوانیم و همچنین دیگر نطق‌های ایشان در دوره شانزدهم که وکیل تهران می‌شود و بعد زمانی که نخست‌وزیر می‌شود مرور کنیم، درخواهیم یافت که استقلال بدون «مهمتر از هر چیزی است. البته استقلال از «آزادی» هم منفک نیست و این دو به هم گره خورده‌اند. واقعیت این است که هیچ کشور مستقلی را نمی‌توان پیدا کرد

نیم‌نگاه

■ پنجشنبه ۱۴ مرداد ۱۴۰۰
■ سال بیست و هفتم
■ شماره ۹۳۷۶

«مطالبات جنبش مشروطه‌خواهی»
در گفت‌وگو با دکتر ناصر تکمیل همایون

از عدالت‌طلبی تا استقلال‌خواهی

مهیار مضافی
خبرنگار

وقتی از مشروطه سخن به میان می‌آید، بی‌درنگ به نام استاد ناصر تکمیل همایون برمی‌خوریم. به گفته خود دکتر تکمیل همایون که عضو هیأت علمی پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی است، تقریباً همه کتاب‌هایی که تاکنون در مورد مشروطه نوشته شده، از نگاه او جانمانده است. علاوه بر این پیشینه مطالعاتی، آثار بسیاری همچون «تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران: دارالخلافه ناصری»، «مشروطه‌خواهی ایرانیان»، «انقلاب مشروطیت»، «تاریخ اجتماعی و فرهنگی تهران: از آغاز تا دارالخلافه ناصری» و... را در خصوص زمینه‌ها و علل شکل‌گیری مشروطه نیز در کارنامه خود دارد. ۱۲ مرداد، سالروز صدور فرمان مشروطیت بهانه و فرصتی شد تا در گفت‌وگو با او «مطالبات مشروطه و استمرار آن در اکنون و امروزمان» را به بحث بگذاریم. آنچه در ادامه می‌آید، ماحصل این گپ و گفت است که می‌خوانید.

عامل اقتصادی در شکل‌گیری جریان مشروطه چندان اثرگذار نبود و اینگونه نبود که همچون فرانسه، بورژوازی علیه فئودالیسم قیام کند، در ایران هم زمین‌داران طرفدار مشروطیت بودند و هم بازاری‌ها و ما هیچ جنگ طبقاتی نداشتیم و به این دلیل، مشروطه را می‌توان سرآغاز نهضت ملی و ناسیونالیسم مدنی به‌شمار آورد

می‌شناختند؛ اما با این حال، حرکتشان در پیوند با روحانیت بود.

در نهایت، روشنفکرانی که در دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی تحصیل می‌کردند و آنان که کارمند دولت بودند نیز وارد کارزار شدند. الهام‌بخش گروه روشنفکران، اندیشه‌های نوین اجتماعی برآمده از جامعه غرب بود. وقتی مجموعه این گروه‌ها و افکارشان با هم النقاط پیدا کرد، به یک نیروی بسیار قوی بدل شد و در نتیجه آن، نهضت مشروطه رقم خورد.

می‌خواهم بگویم مشروطه نهضت طبقاتی، گروهی با قشری نبود و نهضتی ملی به حساب می‌آید چراکه همه ملت در آن شرکت داشتند.

■ اشاره کردید که مشروطه یک جنبش مستمر و آرام بود، چقدر علت باز بودن پرونده مشروطه برای ما را، در این استمرار و ناتمام ماندن آن می‌بینید؟

اگر افرادی همچون مشیرالدوله، دکتر مصدق، مستوفی‌الممالک و... را در صدر مشروطه کنار بگذاریم، توده مردم، کسبه، بازاری‌ها و حتی روشنفکران چندان به اصول مشروطه‌خواهی آگاهی نداشتند و تا حد زیادی حرکت‌شان تقلیدی بود. روشنفکران در پی آن بودند تا آنچه را که در فرانسه اتفاق افتاده بود در ایران پیاده کنند یا اقدامات گروه‌های چپ در انقلاب روسیه را در دستور کار خود قرار دهند؛ غافل از اینکه روحیه ایرانیان، یک روحیه آرام و هوشمندانه است.

واقعیت این است که عمق مفهوم مشروطه در زمان خودش جا نیفتاد و به مرور زمان مفهوم‌سازی شد. امروز می‌توان گفت که مردم بتدریج به این باور رسیده‌اند که مملکت به قانون نیاز دارد و قانون باید عملی و به آن احترام گذاشته شود.

دموکراسی در جامعه ما یک مفهوم جدید است؛ چراکه در ایران استبدادی چند قرنیه هیچ وقت مفهوم دموکراسی تمرین نشد. در اروپا حداقل بعد از رنسانس بتدریج کارهایی صورت گرفت و آن کارها موجب شد تا امروز از حاکمیت دموکراسی در غرب حرف بزنیم؛ به عبارتی، استقرار یک نظام دموکراتیک در غرب، چیزی حدود ۴۰۰ سال زمان برد. بنابراین ۱۰۰ سال، پیشینه چندان‌دی در دموکراسی‌خواهی محسوب نمی‌شود و برای استقرار کامل یک نظام دموکراتیک کافی نیست و به زمان بیشتری برای اجرایی شدن آن نیاز داریم.